

مسئله مهاجرت به اتحادیه اروپایی ۲۰۰۸-۲۰۱۶

حسین سلیمی *

علی اسمعیلی اردکانی **

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



hoseinsalimi@yahoo.com

* استاد گروه روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

shz.esmaeili@gmail.com

** دانشجوی دکترای روابط بین الملل دانشگاه علامه طباطبایی

تاریخ تصویب: ۹۵/۱۰/۱۲

تاریخ دریافت: ۹۵/۶/۱

فصلنامه روابط خارجی، سال نهم، شماره دوم، تابستان ۱۳۹۶، صص ۶۸-۳۹.

دستورکار جدید روابط بین‌الملل تغییر کرده است. به عبارتی دیگر مسائل اساسی جهان در قرن بیست‌ویکم در مقایسه با قرن بیستم عبارتند از: پناهیجویی و مهاجرت، بیماری‌های واگیردار، تغییرات آب و هوایی، دولت‌های ورشکسته، تروریسم. در این میان مسئله مهاجرت و پناهیجویی به خصوص با توجه به وضعیت آن در اتحادیه اروپا به عنوان مسئله‌ای که جغرافیا، تاریخ، هویت، اقتصاد، فرهنگ و سیاست را تحت‌تاثیر قرار داده است، از زوایای مختلف نظری و عملی مورد توجه پژوهشگران، تصمیم‌گیران و سیاستگذاران قرار گرفته است. این مسئله چالش‌هایی را برای رویکردها و نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل در تبیین، فهم و تحلیل به وجود آورده است؛ به شکلی که تغییر ماهیت این مسائل و وضعیت‌های پیش‌آمده ضمن روشن کردن محدودیت‌های تبیینی-تحلیلی نظریه‌های موجود، ضرورت به کارگیری ابزارهای نظری و مفهومی جدید برای فهم و تبیین این مسائل را اجتناب‌ناپذیر کرده است. از این‌رو در این مقاله نگارندگان فراتر از کنوانسیون‌ها، مقررات و قوانین نهادهای بین‌المللی، به دنبال مشخص کردن نوعی از مفهوم‌پردازی از مسئله مهاجرت در ابعاد بین‌المللی توسط یک رهیافت جدید در نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، به معنای خاص آن هستند. روش پژوهش مقاله توصیفی^۱ تفهیمی - استدلالی است. گردآوری داده‌های نظری از منابع کتابخانه‌ای و اینترنتی است. یافته‌های مقاله نشان می‌دهد که توسل به رهیافت آدورنوی در فهم مسئله مهاجرت، می‌تواند ضمن نشان دادن محدودیت‌های جریان‌های نظری در روابط بین‌الملل، ابعاد ناگشوده و تازه‌ای از آن مسئله را برای پژوهشگران، تصمیم‌گیران و سیاستمداران اتحادیه اروپایی روشن کند.

واژه‌های کلیدی: مهاجرت، اتحادیه اروپایی، دیالکتیک منفی، ناهویت‌اندیشی، رویکرد فرامفهومی

مقدمه

ماهیت جدید و پیچیده مسائل جهان از جمله مهاجرت که موضوع این پژوهش است، پژوهشگران مختلف را متوجه قدرت تبیینی و تحلیلی نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل کرده است.^(۱) اهمیت این توجه با استناد به رابطه میان نظریه و پژوهش، اینگونه قابل بیان است که گاهی به واسطه انجام یک پژوهش تجربی محدودیت‌های یک نظریه یا نظریه‌های یک حوزه خاص روشن می‌شود و از طریق حل آن محدودیت‌ها، به نوعی پیشبرد و پیشرفت تحلیلی تبیینی نظری در آن حوزه خاص انجام می‌گیرد. از طرفی دیگر گاهی انجام یک پژوهش تجربی و داده‌های به دست آمده از آن زمینه‌ساز شکل‌گیری یک نظریه در آن حوزه خاص می‌شود. بدون شک پدیده‌هایی مانند مهاجرت، تهدیدات هسته‌ای، مسائل زیست محیطی، نابرابری جهانی، تروریسم و... با نشان دادن محدودیت‌های تبیینی و تحلیلی نظریه‌های موجود در روابط بین‌الملل، زمینه‌ساز تغییر و تحول در آنها را فراهم می‌کنند. به بیانی بهتر و به دور از آسیب یک تحلیل تک متغیره می‌توان گفت مسائل جهانی از قبیل مهاجرت می‌تواند موجب تغییرات پارادایمی در حوزه نظری روابط بین‌الملل شود. این تغییرات با توجه به ماهیت فرارشته‌ای و چندرشته‌ای بودن این مسائل و محدودیت‌های نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل در تبیین آنها، دور از ذهن نیست. در ادامه تحلیل فوق را می‌توان با توجه به مناظرات نظری موجود در روابط بین‌الملل به شکل مختصری تبیین کرد تا ابعاد دیگری از تحول و تغییر نظری در روابط بین‌الملل آشکار شود.

همواره مهمترین نقدی که از سمت نظریه‌های جریان اصلی به جریان انتقادی



در حوزه روابط بین‌الملل وارد بوده این است که در این جریان، مفاهیم قابلیت عملیاتی شدن ندارند؛ پس نظریه‌های موجود در این جریان صرفاً حرفی‌های نظری و فرانظری هستند. بنابراین تحقق اصول، مفروضه‌ها و اهداف علمی اینها با چالش روبرو است و نمی‌توانند پاسخگوی مناسبی برای مسائل جهانی باشند. با این وجود با مرور سریع و ذهنی اولویت‌ها و دغدغه‌های پژوهشگران و نظریه‌پردازان نظریه‌های موجود در جریان انتقادی روابط بین‌الملل، به نظر می‌رسد قضاوت فوق‌عادلانه نیست، به شکلی که می‌توان دید از لحاظ موضوعی دستورکار اصلی این جریان بر محوریت طبقه، نژاد، گفت‌وگو، کرامت انسانی (حذف و شمول)، مداخله بشردوستانه، امنیت انسانی، جنسیت و مهاجرت است و این مسائل در سیاست جهانی نمی‌تواند صرفاً حرفی فرانظری باشد. به لحاظ روشی نیز علاوه بر باور به پراکسیس محوری در این جریان، همواره بر رابطه تنگاتنگ روشنگری نظری و تلاش برای کسب نتایج لازم ناشی از آن روشنگری مدنظر پژوهشگران این جریان بوده است. برای مثال هدف نظریه انتقادی روابط بین‌الملل متأثر از پروژه فکری مکتب فرانکفورت عبارت است از: بازمفهوم‌بندی مفاهیم علوم اجتماعی و انسانی برای درک بهتر فضای سیاسی در جهت شکل‌گیری اجتماعات انسانی‌تر، تاکید بر بازمفهوم‌بندی روشنگری، رهایی‌بخشی و ارائه بدیل جوامع و اجتماعات.

مقدمه گفته شده ضروری بود تا بگوییم یکی از اهداف ما در این مقاله مفهوم پردازی در باب مهاجرت با توسل به یک رهیافت در میان یک نظریه خاص این جریان یعنی نظریه انتقادی روابط بین‌الملل است تا به یک ارزیابی دقیق از قابلیت سیاسی نظریه انتقادی به معنای خاص رسیده و اعلام کنیم نظریه انتقادی در تشخیص و درمان مسائل و بحران‌های سیاسی اقتصادی و اجتماعی و مهمتر از آن رهایی‌بخشی بشریت از درد و رنج‌های درگیر آن چه نقش و سهمی دارد؟ (Masquelier, 2014). برای پاسخ به این سؤال و فراسوی مناظره و تعارف هافمن (Hoffman, 1988-1987) و لینکلتر (Linklater, 1992)، نگارندگان معتقدند نظریه انتقادی به دلیل داشتن دو ویژگی می‌تواند مسائل موجود در جهان به خصوص

مهاجرت را به شکل مناسبی تحلیل کند: ۱- ماهیت بینارشته‌ای این نظریه و ۲- توجه به نقد درون ماندگار.^۱

الف) در توجیه ویژگی اول می‌توان گفت که ماهیت بینارشته‌ای این نظریه به دلیل منشأ نظری و فلسفی آن، شرایط لازم برای تحلیل پدیده‌ای مانند مهاجرت که خود به لحاظ بررسی مطالعاتی مسئله‌ای چندرشته‌ای است را دارد.

ب) اما اینکه چرا نقد درونماندگار را به عنوان یک ویژگی متمایزکننده در نظر گرفته‌ایم، به ماهیت نوع مواجهه دولت‌ها در برخورد با مسائل اساسی جهان مربوط می‌شود. نقد درونماندگار به دلیل آشکار کردن ماهیت آنچه ادعا شده با آنچه انجام شده است، می‌تواند تکیه‌گاه خوبی برای آغاز ارزیابی سیاست‌های اعلانی و اعمالی دولت‌ها در زمینه‌هایی مانند مهاجرت و پناهجویی باشد؛ یعنی اینکه دولت‌ها با نهادها و مقررات اعمالی، چگونه مدعی درپیش گرفتن مسیر درست در حل این مسائل هستند. این توجه به شکل خاص در کارکرد نهادها و اتحادیه‌های بین‌المللی مرتبط با این مسئله کاربردی‌پذیر است.

اما ضرورت پرداختن به یک رهیافت جدید در روابط بین‌الملل، آن هم از زوایای انتقادی، برای فهم مسائل جهان مانند مهاجرت در چیست؟ در پاسخی کوتاه می‌توان از دو ضرورت یاد کرد: ۱- بنابر استدلال رابطه متعامل میان تحقیقات اجتماعی و پراکسیس در نظریه انتقادی، مهمترین ضرورت را می‌توان کمک به بسیج تغییرات اجتماعی در رابطه با سیاستگذاری درباره مهاجرت و پناهجویی دانست. ۲- پیچیدگی واقعیت‌ها و وضعیت‌های پیش آمده در روابط بین‌الملل، به وسیله مفاهیم قدیمی موجود در نظریه‌های روابط بین‌الملل قابل فهم و تبیین نیست و باید ضمن بازمفهوم‌بندی مفاهیم قبلی، مفاهیم جدیدی در این حوزه ارائه داد.

بنابراین با توجه به توجیه این دو ضرورت یعنی استفاده از نظریه انتقادی روابط بین‌الملل و همچنین یک رهیافت جدید در داخل این نظریه، سؤال اصلی مدنظر نگارندگان این است که آیا می‌توان در کنار دو اصل گفته شده در نظریه

انتقادی به نمایندگی رابرت کاکس و لینکلتر، از رهیافت آدورنوی در این نظریه نیز سخن گفت؟ اگر پاسخ مثبت است، چه ویژگی برجسته‌ای در رهیافت^(۲) آدورنوی هست که با آن بتوان تحلیلی از مسائل موجود در روابط بین‌الملل به خصوص مسئله مهاجرت ارائه داد و این رهیافت چه فهمی از مسئله مهاجرت به ما می‌دهد؟ به نظر نگارندگان رهیافت آدورنو در نظریه انتقادی و مفاهیم موجود در آن می‌تواند به پژوهشگران در ارائه فهم جدیدی از مسائل مطرح در روابط بین‌الملل مانند مسئله مهاجرت کمک کند؛ به شکلی که ابعاد جدید و ناگشوده‌ای از زوایای این مسئله را نشان دهد که توسط سایر نظریه‌های موجود در این حوزه دست یافتنی نیست.

اما در زمینه موضوعی این مقاله پژوهش‌های برجسته‌ای صورت گرفته است. برای مثال آکاریا معتقد است نظریه‌های جریان اصلی، محدودیت‌های زیادی برای تحلیل مسئله مهاجرت دارند. این نظریه‌ها در مواجهه با هر مسئله چندوجهی فرارشته یا بینارشته‌ای مانند مهاجرت اجباری و پناهجویی، تحلیلگران را با محدودیت‌های زیادی روبرو می‌کنند؛ تا جایی که شاید نظریه‌های روابط بین‌الملل بیشتر از مطالعات مهاجرت و پناهجویی می‌آموزند تا حالت برعکس آن (Acharya, 2008). از سویی دیگر هولفیلد معتقد است چهار مکتب فکری رئالیسم یا نئورئالیسم، فراملی‌گرایی، نهادگرایی نئولیبرال و سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، چیزهای اندکی به ما درباره مهاجرت بین‌المللی می‌گویند. در این میان سازه‌انگاری به دلیل اینکه برخلاف رویکرد رئالیست‌ها که همه چیز را به ساختار نظام بین‌الملل و موازنه قوا تقلیل می‌دهند، ایده فرهنگ و هنجارها را به عنوان منافع مادی نمی‌بیند، می‌تواند تا حدی برای تحلیل این مسئله کارگشا باشد (Hollifield, 2012. p. 351). کریستوفر میچل (Mitchell, 1989) با تمرکز بر پارادایم نظام جهانی، مطالعات قواعد حذف و شمول دولت‌ها را فرایندهای تصمیم‌سازی داخلی می‌داند. میچل معتقد است نظریه اقتصاد سیاسی بین‌الملل، همراه با درگیر شدن در اصلاح نقش سیاسی، نیروهای سیاسی فراملی برای اصلاح نظام داخلی تصمیم‌گیری دولت‌ها در مواجهه با مسئله مهاجرت می‌تواند گزینه مناسبی باشد.

ایتن مایرز (Meyers, 2000) معتقد است هیچ‌کدام از نظریه‌های (واقع‌گرایی، مارکسیسم و نئومارکسیسم، لیبرالیسم، هویت ملی، سیاست داخلی، نهادگرایی) نتوانستند تبیین خوبی از مسئله مهاجرت ارائه دهند. بنابراین باید به سمت نظریه‌های تطبیقی رفته و از دل نظریه‌های موجود به دنبال سنتزی نظری برای فهم مسائل مربوط به مهاجرت باشیم. یوسی شین و آهارو بارت معتقدند جایی میان نظریه سازه‌انگاری و لیبرالیسم می‌تواند بهترین ابزار نظری برای فهم مسئله آوارگان باشد. آنها ضمن باور به تقویت متقابل فهم نظری از مسئله آوارگان، مسئله آوارگان را راهی برای تقویت ابعاد نظری روابط بین‌الملل به خصوص این دو نظریه می‌دانند (Shain & Barth, 2003). در کتابی دیگر بتز (Betts, 2009) ضمن تقسیم نظریه انتقادی به نظریه‌های نئوگراشین (نقش نهادهای بین‌المللی مانند کمیسیون عالی پناهندگان سازمان ملل در ساخت و ایجاد دانش هژمونیک از این وضعیت به نفع کشورهای شمال)، پس‌اساختارگرایان (مفاهیم و طبقه‌بندی‌های موجود جدا از روابط قدرت نیست) و انتقادی مکتب فرانکفورت به گزاره‌های استخراج شده از آنها برای مطالعه و بررسی مهاجرت اجباری می‌پردازد.

در کتابی به ویراستاری لوشر و بتز، نویسندگان به دنبال تحلیل دقیق نظری نبوده‌اند و تنها به ارتباط میان مفاهیم هر نظریه با موضوع مورد مطالعه پرداخته‌اند. در یکی از بخش‌های این کتاب پاتریشا اونز^۱ با رویکرد انتقادی و با بهره‌گیری از اندیشمندانی مانند آرنت^۲ و آگامبن^۳ به دنبال نظم‌بخشی از شکلی از فهم در مورد پناهجویان و ارتباط مسائلی مانند اردوگاه محل نگهداری آنها است (Betts & Loescher, 2011). در بخش دوم کتاب رویکردهایی مورد بررسی قرار می‌گیرند که جنبه‌های تجربی بیشتری دارند. مانند نظریه امنیتی کردن، نظریه رژیم‌ها، نظریه اقتصاد سیاسی، رهیافت‌های صلح‌سازی و حل‌منزاعه و... به اعتقاد ویراستاران کتاب، ارتباط میان پناهجویی و روابط بین‌الملل را به ۳ شکل می‌توان مفهوم پردازی کرد: ۱- دلایل مهاجرت اجباری، ۲- نتایج یا پیامد مهاجرت اجباری و ۳-

1. Patricia Owens
2. Arendt
3. Agamben

پاسخ‌ها به مهاجرت اجباری و هرکدام از این سه سطح برای برجسته کردن ۲ موضوع مهم هستند: ۱- ارتباط تجربی میان مهاجرت اجباری و سیاست جهان و ۲- ارتباط مفهومی میان مطالعات مهاجرت اجباری و نظریه‌های روابط بین‌الملل (Betts & Loescher, 2011: 12).

لوشر و موناها (Loescher & Monahan, 1989) با رویکردی تاریخی و تجربی به بررسی مسئله پناجویی در روابط بین‌الملل می‌پردازند. استدلال اصلی نویسندگان کتاب با رویکردی اخلاقی، قانونی، سیاسی و اجتماعی این است که موقعیت پناهندگی جدا از شرایط خشونت علیه حقوق بشر نیست. به اعتقاد بن حبیب (Benhabib, 2004)، مهاجرت پدیده‌ای است که امروز به یکی از معضلات سیاست جهانی تبدیل شده است. کتاب بر گزاره محوری هانا آرنت در مورد "حق داشتن حقوق" بنا شده است. وی در این کتاب به بررسی مرزهای سیاسی اجتماعات با تمرکز بر عضویت سیاسی و تفکیک میان بیگانگان، مقیم‌ها یا خودی‌ها و شهروندان به عنوان «دیگری» می‌پردازد.

با این توضیحات، سازماندهی مقاله بدین صورت خواهد بود که در قسمت اول پس از مروری بر ادبیات تحقیق مرتبط با موضوع مقاله، به شکلی کوتاه رویکردهای انتقادی به معنای خاص موجود در روابط بین‌الملل را بررسی کنیم تا بدین وسیله ضمن روشن کردن تفاوت تأثیرات سنت‌های مختلف در این نظریه، قابلیت تبیینی یک رهیافت جدید یعنی رهیافت آدورنویی برای تحلیل مسئله مهاجرت در اتحادیه اروپایی را ارائه دهیم. در ادامه برای تشریح این رهیافت و نحوه صورت‌بندی آن (که از آن تحت عنوان صورت‌بندی فرامفهومی یاد کرده‌ایم) از مسئله مهاجرت، سه کتاب زبان اصالت، نظریه زیبایی‌شناسی و دیالکتیک منفی آدورنو را مدنظر قرار خواهیم داد. سپس در یک نگاه تحلیلی ابعاد مسئله مهاجرت در اتحادیه اروپایی به خصوص با تأکید بر برهه زمانی مدنظر ۲۰۰۸-۲۰۱۶ را توصیف و تحلیل کرده و تلاش می‌کنیم به واسطه استدلال‌ها و مفاهیم موجود در رهیافت آدورنویی، زوایایی از آن مسئله را مورد بررسی قرار دهیم. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری پایان‌بخش این پژوهش خواهد بود.

۱. چهارچوب نظری

نظریه انتقادی^(۳) موجود در روابط بین‌الملل با دو گرایش نئوگراشمینی و فرانکفورتی، تحت‌تاثیر تفکرات آنتونیو گرامشی و نظریه پردازان نسل اول و دوم مکتب فرانکفورت است. سنت گرامشی در روابط بین‌الملل امروزه توسط رابرت کاکس دنبال می‌شود که به شکلی از اقتصادی سیاسی نزدیک شده و گاهی نئوگراشمین خوانده می‌شود. رابرت کاکس نظریه خود را وامدار نظریه‌ها و مفاهیم گوناگونی مانند مارکسیسم با تاکید بر (روابط طبقاتی و نیروهای مادی تولید)، گرامشی (بلوک تاریخی، هژمونی و کنترل ایده‌ها)، کارل پولانی^(۴) (دگرگونی‌های ساختاری)، ایمانوئل والرستین (نظام جهانی)، فرناندو برودل (ساختار تاریخی)، مدلسکی (نظریه چرخه بلندمدت) می‌داند. وی ترجیح می‌دهد کارهایش در سنت ماتریالیسم تاریخی جای بگیرد. کاکس با تاکید بر مفاهیمی مانند نظم جهانی، نیروهای اجتماعی و... به دنبال تحلیل دگرگونی‌های تاریخی است (Cohen, 1989: 89). پژوهش‌های کاکس در دسته‌های مختلف روابط بین‌الملل، اقتصاد سیاسی نئومارکسیستی، نئوبری، نظریه اجتماعی تاریخی و... دسته‌بندی شده است (Jones, 2001: 251). با وجود اینکه گاهی به خاطر تقسیم‌بندی نظریه به حل مشکل و انتقادی او را تحت‌تاثیر اندیشمندان مکتب فرانکفورت می‌دانند، اما خود کاکس تاثیرپذیری از ساخت دوگانه نظریه سنتی-انتقادی هورکهایمر را رد می‌کند (Devetak&etal, 2012) (George, 1989) (Leysens, 2008, pp: 6-10).

رویکرد دوم نظریه انتقادی روابط بین‌الملل توسط اندرولینکلیر صورتبندی شده است. آثار و پروژه‌ای که تحت‌تاثیر مکتب فرانکفورت و به‌خصوص اندیشمند نسل دوم آن یعنی هابرماس^(۵) قرار دارد. اعضای این مکتب معتقد بودند روشنگری با انتخاب خود نوعی از عقلانیت ابزاری را ترویج کرده که به جای کمک به انسان برای تسلط بر طبیعت، موجب انواع سلطه‌های اجتماعی بر بشر شده است. آنها به دنبال جایگزینی برای عقلانیت ابزاری با پتانسل‌های بخشی بودند. در این بین تلاش لینکلیر معطوف به مفهوم‌پردازی درباره گونه‌ای از

اجتماعات جهانی و اخلاق جهانشمول است که محدودیت‌های دولت ملت‌ها را نداشته باشد؛ دغدغه‌ای که با بعضی از آثار هابرماس از جمله مقاله مهم منظومه پساملی انطباق دارد (Linklater, 1998).

در این بین اما عده‌ای از پژوهشگران با وجود تاکید بر اهمیت تقسیم‌بندی دوگانه نظریه سنتی-انتقادی ارائه شده توسط هورکهایمر در نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، هرگونه تاثیر آدورنو بر شکل‌دهی به مباحث مطرح شده در روابط بین‌الملل را رد می‌کنند. اینها معتقدند اغلب سهم وی را باید به واسطه نقشی که در کلیت نظریه انتقادی مکتب فرانکفورت دارد، در نظر گرفت. برای مثال آنی یوس معتقد است سنت آدورنو - هورکهایمری در روابط بین‌الملل ناامیدکننده بوده است؛ زیرا آنها علی‌رغم ترس از پوزیتیویسم درون مارکسیسم ارتدوکس و انتقاد از نبود ذهنیت انقلابی در سرمایه‌داری غربی، هرگز از مفهوم ماتریالیستی تاریخ برنگشتند. آنها به مفهومی از علم که مدنظر رئالیست‌های انتقادی بود وفادار ماندند که نه قابل فروکاستن به پوزیتیویسم بود نه به لحاظ رویکرد معرفت‌شناختی مرتبط با نوپوزیتیویست‌ها بود (Anievas, 2010: 156).

در همین زمینه لینکلتر و وین جونز معتقدند که تفکرات آدورنو با کلیت دغدغه نظریه انتقادی و نظریه امنیت انتقادی در روابط بین‌الملل همراه بوده است، ولی تاثیر مستقیمی در جهت‌دهی به مطالعات این حوزه نداشته است. وین جونز معتقد است کارهای آخر آدورنو هیچ کمکی به پشتیبانی فکری مبارزه عملی برای پروژه رهایی‌بخشی نکرده است (Wyn Jones, 1999: 52). نیکولاس رنجر اما برخلاف وین جونز از مفهوم دیالکتیک منفی آدورنو یاد کرده و معتقد است که برای فهم نظم جهانی و استفاده از نظریه انتقادی و پروژه رهایی‌بخش‌اش، نه تنها باید قسمت خوشبینانه کانتی آن نظریه که هابرماس نماینده آن است در نظر گرفته شود، بلکه باید جنبه بدبینانه و سمت تاریک آن که توسط آدورنو مورد توجه قرار گرفته دیده شود (Rengger 2001: 96). البته در بخش‌هایی از ادبیاتی که در مورد نظریه انتقادی به معنای خاص آن در روابط بین‌الملل موجود است، اشاراتی به جنبه‌های خاصی از تفکرات آدورنو مانند دیدگاه وی در کتاب دیالکتیک منفی که

می‌تواند در مطالعات بین‌المللی موثر باشد، شده است (Peoples, 2009)، (Roach, 2008).

با این حال و با آگاهی از دیدگاه‌های فوق، نگارندگان این مقاله نسبت به توانایی این رهیافت بدبین نیستند و معتقدند سنت فکری آدورنو و مفاهیم موجود در آن می‌تواند ضمن برعهده گرفتن نقشی مهم در تشریح مسئله و ارائه راه‌حل، به پژوهشگران در ارائه فهم جدیدی از مسائل مطرح در روابط بین‌الملل مانند مسئله مهاجرت کمک کند. این رهیافت در کنار دو رویکرد فعلی موجود در نظریه انتقادی، با یک طرح مسئله جدید می‌تواند سهم جدی و قابل ملاحظه‌ای در تحلیل مسائل جهان داشته باشد. از این‌رو در ادامه برای تشریح این رهیافت و نحوه صورتبندی آن (که از آن تحت عنوان صورتبندی فرامفهومی یاد کرده‌ایم)، از مسئله مهاجرت، سه کتاب زبان اصالت، نظریه زیبایی‌شناسی و دیالکتیک منفی آدورنو را مدنظر قرار خواهیم داد. تلاش می‌کنیم به واسطه استدلال‌ها و مفاهیم موجود در این آثار، رهیافت آدورنویی به مسائل بین‌المللی را در قالب گزاره‌هایی تحلیلی روشن کنیم.

دلمشغولی آدورنو در کتاب دیالکتیک منفی، ارزیابی نسبت میان مفهوم و واقعیت است (Adorno, 1992). دیالکتیک منفی فرار از دوگانگی ذهن (سوژه) و عین (ابژه) است. رد هرگونه نظم مفهومی که به دنبال فراگیر کردن واقعیت به شکل اندیشیدن است. وی به دنبال نوعی روش کسب دانش بود که نقد را در درون خود تعبیه کند. به این معنا که به دنبال استقرار روشی بود که بالذات ناقد خود باشد. این همان تصویری بود که او از دیالکتیک منفی داشت و تحت عنوان ناهویت‌اندیشی در آثارش دنبال می‌کرد. به باور آدورنو **هویت‌اندیشی**^(۶) فرایندی است که در تمامی انواع معارف شناخت و نظریه‌پردازی وجود دارد. دانش براساس فرایند دسته‌بندی و شناسایی هویت پدیده‌ها عمل می‌کند. فاعل شناسایی (سوژه) یک شیء (ابژه) را در نظر گرفته و سپس هویت آن را با کمک مفهومی عام معلوم می‌کند. در این فرایند نظم‌بخشی براساس تعیین هویت، بخشی از خود ابژه از دست می‌رود. به این معنا که مقوله‌های ما قادر نیستند برخی از معانی ابژه

فی نفسه را فهم کنند. تا بوده جهان اجتماعی به وسیله هویت‌اندیشی و عقلانیت ابزاری شناخته شده است. این استدلال پایه نقد آدورنو برای نقد تلاش‌های معرفت‌شناختی شده است که به دنبال تطبیق فکر با یک واقعیت موجود هستند. از نظر آدورنو «یک فلسفه دگرگون باید از اغوای خود و دیگران در این باره که مفهوم بیکران را در اختیار دارد، دست بردارد» (به نقل از سجویک، ۱۳۸۹). کاملاً روشن است که در اینجا منظور آدورنو نقد بنیان‌های فلسفی آنچه معرفت‌شناسی پوزیتیویسم خوانده می‌شود، است؛ زیرا این معرفت‌شناسی پوزیتیویسم است که تلاش دارد ضمن مفروض گرفتن جدایی سوژه و ابژه، ابژه را در جایگاه رفیعی قرار دهد و به بدین واسطه اصل مورد ادعای خود یعنی تثبیت اصل معرفت‌شناختی فرازمانی و فرامکانی را دنبال کند. بنابراین ادعای کلیت‌سازی و تعمیم‌بخشی مفهوم به عنوان مقوله‌ای که مورد نقد آدورنو است، توسط این شکل از معرفت دنبال می‌شود.

آدورنو این باور را که می‌توانیم براساس توانایی‌های مفهومی‌مان به شناختی جامع از واقعیت دست یابیم، توهمی بیش نمی‌داند و به همین سبب شناخت‌شناسی را تا جایی صحیح می‌داند که به ناممکن بودن آغاز خود معترف باشد. شناخت‌شناسی باید به دانستن همین گزاره بسنده کند که مفاهیم موجود در ذهن ما هرگز نمی‌تواند بازنمودهای کافی از واقعیت باشند: «آهنگ زبان اصالت در خود چیزی از سنخ سرسختی و جدیت مت‌و‌از نهفته دارد که با استبداد رأی از بافت و درونمایه مفهومی و نظری جدا و مستقل شده و به دلخواه خود، در توطئه با آنچه مقدس و آیینی است، شریک شده است. واژه‌های ناوابسته به بافت و متن بریده از درونمایه مفهوم‌دار در زبان اصالتیان چنان می‌نمایند که گویی گویای چیزی هستند والاثر از آنچه معنی می‌دهند» (آدورنو، ۱۳۸۸: ۲۲۹-۲۳۰).

این بحث در نهایت آدورنو را به این نتیجه سوق می‌دهد که باید از پردازش نظریه‌ای در مورد شناخت پرهیزیم و به دنبال ارائه (فرانقدی) در مورد شناخت‌شناسی باشیم. نقدی که از یک طرف تمام‌قد در مقابل تمامیت‌خواهی مفهوم‌عینی از واقعیت و تناظر صدق نظریه‌های تجربی می‌ایستد و از طرفی دیگر نوعی دفاع



از علوم انسانی در برابر تمایل تفکر به یکتایی روش در علوم و برتر جلوه‌دادن یگانه صورت تعقل است. نقدی که به شکل مستقیم نظریه‌های جریان اصلی روابط بین‌الملل را هم هدف قرار می‌دهد. نظریه‌هایی مانند نواقع‌گرایی به عنوان چهارچوبی برای تفسیر سیاست بین‌الملل، نمی‌توانند آن دسته از مفاهیم جمعی جهانی را که قابل فروکاستن به ترکیبات منطقی مناسبات دولتی نیست را به رسمیت بشناسد و حتی درک کند؛ زیرا همه مفاهیم جمعی جهانی را از پشت منشور دولت و مفاهیم سنتی می‌نگرند. این نظریه‌ها قادر به تشریح و تحلیل مسائلی مانند مهاجرت نیستند، چون معتقدند واقعیت‌هایی که ذیل یک مفهوم و نظریه به دست می‌آیند، می‌توانند پایه تصمیم‌گیری و شناخت قرار بگیرد.

استدلال‌های فلسفی این نقد در کتاب در برابر معرفت‌شناسی مطرح شد.^(۷) در این کتاب بود که آدورنو تشریح کرد اگرچه ما ناچار به مفهومی کردن تجربیات مان هستیم و برای انجام چنین کاری «هویت» را به ابژه‌های تجربیات مان تحمیل می‌کنیم، ولی باید بدانیم خود این ابژه‌ها سرسختانه به عنصر «ناهویت» آغشته‌اند (Adorno, 1984). بنابراین دیدگاه فلسفی آدورنو بیانگر این تنش است که اگرچه فلسفه در صدد دستیابی به شناختی استعلایی از شرایط غایی واقعیت است؛ ولی هرگز قادر به چنین کاری نخواهد بود، زیرا احکامش به لحاظ تاریخی همواره موردی و لذا جزئی باقی می‌مانند. وی در کتاب «زبان اصالت» که آن را پیش آموزه‌ای بر دیالکتیک منفی می‌داند می‌نویسد: «تاریخ، هر واژه‌ای را از تن دادن به دوباره‌سازی معنای آغازین مجعول و مفروضی که در زبان اصالتیان پی‌جویی می‌شود، باز می‌دارد» (آدورنو، ۱۳۸۸: ۲۲۸).

از دید آدورنو، اولویت دادن مفهوم به تجربه و یا تجربه به مفهوم (همان چیزی که مورد حمایت تجربه‌گرایان است)، به یک میزان در معرض تردید به شمار می‌آیند. هر دوی این حرکات، پیامد بسط و پرورش شناخت‌شناسی تحت نفوذ «فلسفه خاستگاه‌ها» و یا «فلسفه اولی» محسوب می‌شوند (سجویک، ۱۳۸۸: ۱۵۴-۱۵۵).^(۸)

در کتاب زبان اصالت که نوعی کنایه به فلسفه هایدگر از یک‌سو و

پوزیتیویست‌ها از سوی دیگر برای ادعای در اختیار داشتن مفاهیم بیکران است، از نظر آدورنو تفاوت دو چیز نادیده گرفته می‌شود: «از آنجا مفاهیم کلی و ایده‌های فلسفی از جمله مفهوم هستی را با چنان رنگ و لعاب غلیظی بزک می‌کند که ذات مفهومی آنها، یعنی وساطت سوژه اندیشیده در زیر قشر ضخیم رنگ و لعاب، به کلی ناپدید می‌شود؛ آنگاه این واژه‌ها ما را به کمند این فریب می‌کشند که گویی انضمامی‌ترین واژه‌های عالمند» (آدورنو، ۱۳۸۱: ۲۳۳-۲۳۴). بنابراین مشکل اینجاست که مفاهیم در جهان چنان بر اوضاع و شرایط متعین و واقعی مثل پدیده‌ها و واقعیت‌های مسائل بین‌المللی مانند پناهندگی، تروریسم، دولت‌های ورشکسته و... تقدم دارند که عملاً واجد هیچگونه مصداق انضمامی نیستند؛ صرفاً مفاهیمی کلی هستند که تلاش می‌شود بر هر پدیده و مسئله‌ای عمومیت داده شود. این تلاش برای عمومیت‌بخشی با مفاهیم از سوی نظریه‌های مختلف به گونه‌ای جلوه داده می‌شود که انگار به گونه‌ای دیگر نمی‌توان دست به تحلیل و تبیین آن پدیده زد.

آدورنو در کتاب نظریه زیبایی‌شناسی (Adorno, 2002)، هنر را به مثابه بازنمایی چیزهایی که در جامعه رسوب کرده می‌داند. در این کتاب آدورنو به خطر پنهان مفهوم و مفهوم‌سازی اشاره می‌کند: «زیرا مفاهیم به سهم خود لحظه‌هایی از واقعیت هستند که شکل‌گیری خود را می‌طلبند». این تعبیر به گونه‌ای مقاومت در برابر وسوسه فروکاستن تجربه با ترفند هویت‌اندیشی به یک مفهوم است. تاکید آدورنو بر این نکته آغاز خوبی برای پژوهش در مورد فاصله میان آسیب‌پذیری و رنج انسانیت از یک‌سو و تعهدات جهانشمولی از سوی دیگر است؛ زیرا مفهوم‌سازی به قصد شناخت نمی‌تواند همه درد و رنج‌های بشریت را نشان دهد. هرچند این استراتژی می‌تواند نشان‌دهنده فاصله میان ایده جهانشمول‌گرایی و آسیب‌های موجود باشد.

مشکل محدودیت ذاتی هویت‌اندیشی با باور به شناسایی کامل ابژه توسط مفاهیم تشدید می‌شود. مشکلی که امکان پی بردن به ضعف احتمالی مفاهیم در شناخت پدیده‌ها را سخت می‌کند. این مشکل نظریه‌های جریان اصلی روابط

بین‌الملل را در برمی‌گیرد؛ زیرا این نظریه‌ها ادعای به دست دادن مفاهیم و صورت‌بندی از واقعیت‌هایی در روابط بین‌الملل و مسائل جهان را دارند که با ارزیابی دقیق می‌توان فهمید که بخش عمده‌ای از آن حاصل پیش‌داوری‌ها و ایدئولوژی مسلط است. ایدئولوژی که خود را در قالب شناخت حقیقی نشان داده است. نتیجه این هویت‌اندیشی و شناخت مورد ادعا که حاصل ارتباط و تعامل میان ابژه و مفهوم است، همان بازنمایی وضعیت پناهجویان و مهاجران به شکل یک پدیده غیرقانونی و تهدیدزا برای کشورهای مختلف است. نمونه‌هایی از این هویت‌اندیشی و عقلانیت‌ابزاری در بازتاب مسئله پناهجویان بوسنی و رواندا و نوع پاسخ دولت‌هایی چون بریتانیا به خوبی قابل مشاهده بود (ONeil, 2010: 97). رویکردی که تصور کرده با مفاهیم پیشینی و کهن می‌تواند مقوله مهاجرت و سایر پدیده‌ها و مسائل به سرعت در حال وقوع و تغییر در روابط بین‌الملل را فهم و تبیین کند.

یکی دیگر از پیامدهای هویت‌اندیشی این است که مفاهیم جانشین ابژه‌های واقعی می‌شوند. به این معنا که دیگر از نگاه کردن به یک ابژه دست کشیده و بیشتر به بازنمایی و معرف آن مشغول می‌شوند. در این میان دیگر خود ابژه مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه بازنمایی‌هایی که از آن موجود است، مورد توجه قرار می‌گیرد و جایگزین ابژه‌های واقعی می‌شود. آدورنو این فرایند را شیء‌انگاری می‌نامد. همین شیء‌انگاری ابزارهای تعیین هویت یا نظام طبقه‌بندی به نوعی از کسب دانش منجر می‌شود که موهوم و دارای محدودیت‌های ذاتی است.

در رهیافت آدورنو برای ناکارآمدی هویت‌اندیشی (این همان)^۱، موضوع ناهویت‌اندیشی (غیراین همان)^۲ مطرح شده است. در ناهویت‌اندیشی، پدیده‌ها براساس ویژگی‌های مفهومی تعریف می‌شود، سپس بلافاصله همان تعریف نفی می‌شود تا به این وسیله ایده هرگونه شیء‌وارگی ذاتی انکار شود. آدورنو باور دارد که از این طریق یعنی نفی مداوم تعیین هویت است که می‌توان نوعی شناخت را

1. identity thinking

2. non-identity thinking



پدید آورد که به مانند پوزیتیویسم دچار این خوش خیالی نشود که ابژه را به طور تمام و کمال به چنگ آورده است. ناهویت‌اندیشی نه تنها مانع از آن می‌شود که اندیشه به بازنمایی ایستا بدل شود، بلکه از طریق این تقابل‌ها اندیشه را وامی‌دارد تا همواره پویا بوده و پیوسته تناقضات جدیدی را در بر بگیرد.

ناهویت‌اندیشی مشخصه‌های متعددی دارد. اول اینکه تلاشی برای نقد درونی خود این شکل از اندیشه است. دوم، تلاشی برای فراتر رفتن از مفهوم و رسیدن به خود ابژه است. تفکر ناهویت‌اندیشی یک سکوت و در عین حال یک انکار است. انکار تصویر مفهوم به وسیله ناتصویر، لحظه سکوت و همین لحظه فقدان است. امر منفی از طریق هویت متضاد با هویت مثبت و با غیبت یک هویت نسبت به هویت حاضر به وقوع می‌پیوندد. بنابراین هر دو تلاش‌هایی هستند تا سرشت شیئیت بخش امر بی‌تناقض، امر عقلانی، مثبت و تفکر هویت‌اندیشی را سست کنند (شرت، ۱۳۹۰: ۲۹۴-۲۹۷).

به عقیده آدورنو اگرچه هویت‌اندیشی ضروری یا به واقع اجتناب‌ناپذیر است، اما اگر قصد بر شناخت جهان پیرامون است، باید از محدودیت‌های ذاتی این روش آگاه بود. بنابراین اگر تلاش بر توقف این فرایند باشد، باید جنبه منفی دیالکتیک را در نظر گرفت. باید برخلاف رویکردی که بر جنبه مثبت می‌اندیشد، با تاکید بر ناهویت‌اندیشی استفاده از مفهوم را متوقف کرد. ماموریت تفکر ناهویت دوری کردن از مفهوم است. ناهویت در این جا به معنای این واقعیت است که مفهوم هرگز به طور جامع دربردارنده چیز فهم شده نیست. به عبارت دیگر، آگاهی از واقعیت مادی و از درد و رنج انسان به طور مداوم باید توجه ما را به عدم کفایت اشکال خاصی از نمایندگی مفهوم برای انتقال درد و رنج جهت‌دهی کند (Adorno, 2008: 190).

۲. رهیافت آدورنو و مسئله مهاجرت در اتحادیه اروپایی

پژوهشگران با اشاره به سه دوره زمانی رشد مهاجرت در اروپا ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۴، ۱۹۷۴ تا پایان دهه ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ تا ۲۰۱۲، معتقدند بررسی تاریخی این دوره‌ها به فهم جریان مهاجرت اخیر در اروپا از جمله شرایط جمعیتی و اجتماعی کمک

بسیار می‌کند (Van Mol & de Valk, 2016). اما روایت مدنظر مقاله حاضر دوره زمانی را دربرمی‌گیرد که به موجب آن در سال ۲۰۰۸، با بحران اقتصادی شاهد افزایش مهاجرت‌های درون اروپایی بوده و از بعد از ۲۰۱۱ بود که به جهت وضعیت دولت‌های ورشکسته و جنگ‌های داخلی در شمال آفریقا و خاورمیانه موج مهاجرت اجباری و پناهجویی از خارج از اروپا تشدید شد.

اما از سال ۲۰۰۰ به بعد و به طور عمده ۲ عامل کلیدی باعث تغییر در شیوه‌های کنترل مهاجرت و امنیتی شدن آن شده و باعث شد تا نگاه فعلی حاکم بر اروپا در مورد مهاجرت شکل بگیرد. نگاهی که در آن موج جدید مهاجرت و پناهندگی به سمت مرزهای اروپایی که حاصل حرکت و جابه‌جایی انسان‌هایی از یک موقعیت حساس و اضطراری در موقعیتی میان مرگ و زندگی برای دست یافتن به یک پناهگاه و حقوق اولیه بوده تهدید تلقی می‌شود، زیرا این میزان از مهاجران و پناهجویان با فرهنگ‌ها و هویت‌های مختلف ممکن است هویت اتحادیه اروپایی را با اختلافات و درگیری‌های قومی و نژادی تهدید کند. آن دو عامل کلیدی عبارتند از: ۱- حادثه ۱۱ سپتامبر و جنگ جهانی علیه تروریسم، ۲- تاثیر جهانی شدن بر تشدید جریان حرکت جمعیت. اما با این حال اگرچه ارتباط بین کنترل مهاجرت و امنیت اتحادیه اروپایی در سال ۲۰۰۴ براساس برنامه‌ای ویژه به عنوان مسئله‌ای امنیتی رسمی شد، ولی شتاب فعالیت‌های اتحادیه اروپایی در حوزه مهاجرت و پناهندگی در سال ۲۰۰۸، با مصوبه شورای اروپا تحت عنوان "پیمان اروپایی مهاجرت و پناهندگی" افزایش یافت. هدف این پیمان افزایش نفوذ فراملی اتحادیه اروپایی بر روی خروجی سیاست‌های دولت‌ها در مورد مهاجرت و پناهندگی در سطوح ملی بود. نکته مهم و قابل اشاره اینکه ممکن است مدیریت ضعیف و ناشایست مهاجرت باعث از هم پاشیدگی کشورهای عضو شود. از این رو این پیمان از کشورهای عضو می‌خواهد تا در سیاست‌های ملی مهاجرت خود منافع دیگر اعضا را نیز در نظر بگیرند. اجرای این پیمان با اجماعی که در بین سیاستمداران و رهبران اروپایی به وجود آورد، سال ۲۰۱۰ تعیین شد (پرویزی، ۱۳۹۴: ۴۸-۹۴). در نگاه اول با توجه به نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، دو نقد

اساسی به اتخاذ این رویکرد توسط اتحادیه اروپایی وارد است: ۱- نبود یک چشم‌انداز روشن از سوی دولتمردان و سیاستمداران اروپایی برای ایجاد سیستمی حمایتی از پناهیجویان در وضعیت جهانی شدن -محدود شدن به نگاه حل مسئله و اینکه چگونه می‌توان رژیم‌ها و نهادهای موجود را به نحو بهتری بازیابی و بازسازی کرد تا پاسخگوی مشکلات فعلی باشد.^(۹)

به نظر می‌رسد توجیه اتخاذ این رویکرد توسط اتحادیه اروپایی به یک مفروض مورد آزمون قرار نگرفته در مورد مهاجرت به شکل عام و در مورد اتحادیه اروپایی به طور خاص برمی‌گردد. قضاوت‌های منفی علیه اقلیت‌هایی که با تصورات غلط به عنوان یک طبقه تهدیدآمیز در نظر گرفته شده‌اند، یکی از مهمترین بخش‌های مسئله مهاجرت در اتحادیه اروپایی است، در صورتی که تحقیقاتی وجود دارد که نشان می‌دهد در اکثر مواقع این تصور تهدید هیچ پایه‌ای در واقعیت ندارد (Fetzer, 2016). این تلقی از تهدید باعث شد تا جنبش‌های پوپولیستی که مسئله پناهیجویان را بهانه مناسبی برای رد پروژه اروپای متحد می‌دیدند، اعتراضات خود را در قسمت‌های مختلف اروپا آغاز کنند. در شهر درسدن آلمان طرفداران جنبش ضداسلامی و ضد مهاجرت پگیدا، مرکل را به دلیل آنچه در پیش گرفتن سیاستی تسهیلی در مورد مهاجرت می‌خوانند، تهدید به اعدام کردند. از نگاه آنان سیاست‌های پناهندگی وی اروپا را درگیر جنگ داخلی می‌کند (Faradid, 14 Oct, 2015). از این منظر سیستم معیوب مدیریت مهاجرت و پناهیجویی است که این مسئله (بحران) را به وجود آورده است.

در رهیافت آدورنوبی اما کمی بحث متفاوت‌تر است. در این رهیافت آن قواعد براساس مفاهیم و تصوراتی بنا شده که مدعی شناخت دقیق از پدیده مورد نظر بوده است. رشد نگرش ملی^۰ مذهبی، ملی-نژادی و در نظر گرفتن مهاجرت و پناهیجویی به عنوان تهدید باعث شده تا اقدامات امنیتی زیادی در مقابل این پدیده انجام و در نتیجه مهاجران و پناهیجویان را با ناامنی‌های زیادی روبرو کند. سیاست‌های عمومی امنیت محور علیه مهاجرین با استفاده از مشروعیت و توسل به اقدامات و معیارهای استثنا و ایجاد یک حالت دائمی استثنا



پیگیری می‌شود. اگرچه در نگاه اول عده‌ای راه‌حل را در اتخاذ سیاست‌های مرتبط با غیرامنیتی کردن مسئله مهاجرت و پناهجویی می‌دانند (D Apollonia, 2015) ولی این سیاست‌های دستوری از بالا نمی‌تواند تاثیرگذار باشد. این تجدیدنظر باید به شکلی باشد که ضرورت روشن و خالص کردن مفاهیم کلیدی مانند قومیت، دین و هویت در ارتباط با فهم موضوع مهاجرت را در نظر بگیرد. در این میان نقش سیاستمداران و رسانه‌ها در ایجاد این تصور منفی علیه مهاجرین و اقلیت‌ها پررنگ است که باید اصلاح شود.

عده دیگری از پژوهشگران نیز معتقدند سیاستگذاران و تصمیم‌گیران باید میان دو گونه از مهاجرت تفاوت قائل شوند: مهاجرت برای کسانی که به دنبال یک وضعیت مطلوب با دسترسی به حقوق و آزادی‌های اساسی هستند و دیگر مهاجران بسیار ماهر که وضعیت زیاد مطلوبی بنا به مهارت و تخصص خود ندارند و از بیرون از اروپا برای دلایلی غیر از آزادی و برابری حقوق آمده‌اند. توجه به این مسئله و تفکیک آن می‌تواند در تدوین سیاست‌های مرتبط با انسجام اجتماعی بسیار مهم باشد. بنابراین ماهیت متکثر و پویای جریان مهاجرت باید توسط سیاستمداران و سیاستگذاران مورد توجه قرار گیرد (Van Mol&de Valk, 2016: 51-53). هرچند راه‌حل‌های مطرح شده در سطور بالا تا حدودی منطقی و مفید است، اما در ادامه با استناد به آنچه آشکار کردن زوایای تاریک سیاست‌های مرتبط با وضعیت پناهجویی و مهاجرت در اتحادیه اروپایی خوانده می‌شود و می‌تواند به بهبود تصمیم‌ها و سیاست‌های مرتبط به آن کمک کند، رهیافت آدورنویی به مسئله مهاجرت را تشریح خواهیم کرد.

از نظر آدورنو به فهم درآوردن وضعیت‌های متناقض ذیل یک مفهوم واحد از یک طرف و مبنای قراردادن آن مفهوم برای ارزیابی، درون‌گذاری و برون‌گذاری مورد انتقاد است. بخش زیادی از تجربه‌ها و وضعیت‌های انسانی را نمی‌توان با عقلانی‌سازی و مفهوم‌سازی، فهم و سپس تبیین کرد. تجویز آدورنو برگرفتن یک رویکرد غیرشناختی و فلسفی است؛ چرا که تجربه‌ها به شکلی تقلیل‌ناپذیر خاص هستند و آنها را نمی‌توان به مفاهیم تبیینی کلی خلاصه کرد. درست به همین خاطر

ممکن است زوایای تازه‌ای از ابعاد ناگشوده تحلیل مسئله مهاجرت که از طریق رویکردهای مبتنی بر مفاهیم کلی دست یافتنی نیست، روشن شود.

رهیافت فرامفهومی آدورنو به دنبال دوری کردن از مفهوم‌سازی به عنوان امری خطرناک برای تحلیل یک وضعیت مانند مهاجرت و پناهجویی یاد است. بنابراین با توجه به نقد و نفی هویت‌های صُلب ساخته شناختی که طبقه‌بندی می‌کند، راه‌حل فرارفتن از آنها و فراهم آوردن این امکان برای مسئله مورد بررسی و شناخت است که خود در بارقه کوتاه و شاعرانه سکوت میان هیاهوی هویت‌ها سخن بگوید (Adorno, P: 134-210).

به نظر آدورنو با بازآفرینی یک رابطه غیرمفهومی میان تولید سوژه با "دیگری" خود اندیشه‌ها و یا ابژه‌هایی که باید زمانی سوژه می‌بوده اما نبوده‌اند، می‌توان بخش بیشتری از تجربه‌های انسانی را بازنمایی کرد. این همان رهیافتی است که از آن به رهیافت فرامفهومی^(۱۰) آدورنو یاد می‌شود. البته، به‌زعم آدورنو، این کار تنها از طریق شبیه ساختن و نزدیک شدن سوژه به ابژه امکان‌پذیر می‌شود. به همین دلیل است که آدورنو تعامل زیباشناختی با ابژه را بی‌آنکه در فرایند عموم‌سازی و کلی‌سازی تبدیل به سوژه شود، می‌مسیس^۱ می‌نامد (Adorno, 2002: 30). بدین ترتیب، با میمسیس می‌توان رابطه‌ای را با انسان‌های دیگر و با طبیعت برقرار کرد، رابطه‌ای که از کنترل مرکزی جامعه بر فرد و نیز از ضرورت ابزاری کارا بودن می‌گریزد. وی در نظریه زیباشناسی انتقادی خود با این روش به دنبال این است تا سوژه را از انطباق‌گرایی با ابژه‌ای برهاند که نظام سرمایه‌داری آن را در جهان خارج فراهم ساخته و از هرگونه ساحت انتقادی دور نگه داشته است (شاهده، ۱۳۹۱).

به عقیده آدورنو فرارفتن از مفهوم و رسیدن به خود ابژه مستلزم فرارفتن از خود زبان است (و در نتیجه شباهت بسیاری به امر متعالی کانت دارد)؛ نقطه‌ای که زبان از محدوده‌های خود فراتر می‌رود و در سکوت محو می‌شود. در این نقطه صدای آدمی ناپدید می‌شود و برای لحظه‌ای کوتاه «صدای» ابژه به گوش می‌رسد.

نقطه‌ای که وضعیت مهاجران و پناهجویان بدون تلاش برای طبقه‌بندی آنها ذیل تهدید امنیتی و خطرناک برای همگون‌سازی جامعه اروپا به گوش می‌رسد. در این میان اما نقد رهیافت آدورنویی به رویکردهایی در دیسپلین روابط بین‌الملل به طور کل و اتحادیه اروپایی به طور جزئی که تلاش دارند با محور قراردادن طبقه‌بندی و مفهوم‌سازی، مفاهیمی مانند هویت، دولت-ملت، پروژه حذف و شمول را با منطق معیوب به ارث رسیده از روشنگری پیگیری کند. پیگیری این نوع شناخت برای درک وضعیت مهاجرت و پناهجویی با ادعای در اختیار داشتن فلسفه‌ای که می‌تواند مفاهیم جامعی برای شناخت در اختیار سیاستمداران و تصمیم‌گیران قرار بدهد، مورد نقد این رهیافت است.

با توجه به ماهیت تجویزی رهیافت آدورنویی و توانایی این رهیافت در فهم مسائلی بین‌المللی مانند مهاجرت، می‌توان ۴ نکته را از نظر این رهیافت در باب مسئله مهاجرت و پناهجویی استخراج کرد:

الف) هنر می‌تواند به واسطه محصولات بصری و متنی یک فضای بالقوه و گفت‌وگویی که در آن امکان دگرگونی به واسطه احساس تأملی سوژه سیاست فرهنگی و پراکسیس اتفاق می‌افتد را فراهم آورد. از این‌رو ممکن است فرایند عدالت اجتماعی از طریق سیاست شناسایی در مقابل سوء شناخت از وضعیت پناهندگی، پناهجویی و مهاجرت وضعیت بهتری را فراهم بیاورد. نقش هنرمند و جامعه‌شناس به عنوان مفسر تولید دانش به واسطه تحقیقات پدیدارشناختی، بینارشته‌ای و هنری نوعی بازنمایی تجربه‌های زنده است و می‌تواند به تفکر ناهویت‌اندیشی کمک کند. هنر می‌تواند به ما در یک مداخله انتقادی برای فهم کردن بهتر جهان اجتماعی از طریق آنچه به هم زدن سیاست حذف و شمول فعلی خوانده می‌شود، کمک کند. به عبارتی دیگر، هنر می‌تواند فضای بالقوه‌ای را برای قابلیت‌های دگرگون‌کننده به وجود آورد که موجب فهم بهتر تصمیم‌گیران و یا بازنمایی بهتر تجربه‌های زندگی افرادی که در موقعیت پناهجویی، پناهندگی و مهاجرت هستند، برای جوامع مختلف پذیرنده و فرستنده شود (O. Nil, 2008).

ب) نقد درونماندگار در رهیافت آدورنویی می‌تواند مبنایی برای نقد و

ارزیابی تصمیم‌گیران و سیاستگذارانی باشد که مدعی‌اند با برگرفتن زبانی که حد نهایت عقلانیت در شناخت و راه‌حل مسئله است، به حل آن کمک می‌کنند. طبق این نوع نقد، بازنمایی مسئله مهاجرت در اتحادیه اروپایی به شکلی و تحت لوای مفاهیمی مانند حقوق شهروندی، حقوق اولیه انسانی، حقوق بشر و... که رنگ و لعابی چشم‌نواز دارد، فاصله زیادی با ادعای مطرح شده حقوق بشر و حقوق اولیه انسانی از یک‌سو و طرح و برنامه‌ریزی برای اتخاذ سیاست‌های کنترل مرزی و محدودیت‌های قانونی و غیرقانونی برای مهاجران و پناهجویان از سوی این اتحادیه دارد.^(۱۱)

ج) نقد ابزارشناخت فعلی سیاستگذاران و تصمیم‌گیران اروپایی در مورد مسئله مهاجرت و پناهجویی، در واقع نقد فلسفه‌هایی است که مبانی بعضی نظریه‌های روابط بین‌الملل را شکل می‌دهند. نظریه‌هایی که در صدد دستیابی به شناختی استعلایی از شرایط غایی واقعیت هستند (مانند رابطه میان پوزیتیویسم و نظریه‌های برآمده از مبانی فلسفی آن در روابط بین‌الملل از جمله انواع واقعگرایی و لیبرالیسم)؛ ولی طبق این رهیافت آنها هرگز قادر به چنین کاری نخواهد بود، زیرا از یک‌سو احکامشان همواره از لحاظ تاریخی موردی و لذا جزیی باقی می‌ماند، از دیگر سو به فهم درآوردن واقعیت‌های متناقض ذیل یک مفهوم واحد به بها و ادعای معرفت‌شناختی نمی‌تواند روشنگر واقعیت‌های موجود به شکلی باشد که بتوان بر مبنای آن در مورد وضعیت انسان‌های مختلف تصمیم‌گیری کرد (Buck-Morss, 1997: 57-63). بخش عظیمی از این احکام فراتاریخی ناشی از نتایج مفهوم‌پردازی توسط عقلانیت مفروض گرفته شده در نهادهای بین‌المللی و سازمان‌های بین‌المللی است. نهادها و سازمان‌هایی که با نیت ایجاد فرایند یکپارچه‌سازی و کلیت بخشیدن به هویت افرادی که از فرهنگ‌های مختلف آمده‌اند، تشکیل و قرار است طبق یک تعریف مشخص از رفاه، آموزش، فرهنگ و سیاست و مدنیت فرایند ادغام را پشت سر بگذارند. بنابراین به فهم درآوردن شرایط پناهجویان و مهاجران ذیل یک مفهوم به نام تهدید و کلیت دادن به آن به بهای شناخت به گونه‌ای که نتیجه آن امنیتی کردن مسئله مهاجرت و پناهجویی

باشد، نمی‌تواند فهم مسئله و مفهوم‌پردازی دقیق خواننده شود؛ زیرا این انسان‌ها در یک شرایط اضطرار و صرفاً به دنبال موقعیتی برای دستیابی به حقوق اولیه و انسانی، خانه‌های خود را به قصد یافتن سرپناهی امن به سوی مرزهای اروپا ترک کرده‌اند.

د) در رهیافت آدورنویی با توجه به فرایند ناهویت‌اندیشی یعنی نفی مداوم هویت‌های ایستا از مسئله مهاجرت نباید تسلیم مفاهیم ایجابی، مثبت و مطلق برای کلیت دادن به واقعیت فعلی مهاجران و پناهجویان در اردوگاه‌ها و کمپ‌های موجود در پشت مرزهای اتحادیه اروپایی شد. باید به شیوه‌ای دیالکتیکی از رهگذر تقابل حقیقت و اندیشه، مصادیق این مفاهیم را در نمودهای واقعی، مثلاً در وضعیت امروز پناهجویان و مهاجران که در پشت مرزهای اروپا گرفتارند، بازایی کرد. از این‌رو باید تلاش کرد تا کذب مفاهیم را از طریق آزمون مدام آنها در دیالکتیک مفاهیم و واقعیت در برابر مفاهیم صرفاً کلی به بهانه شناخت نشان داد. این امر در کوتاه‌ترین فایده آن آگاهی‌بخشی را شامل می‌شود که می‌تواند نوعی نیروی اجتماعی بین‌المللی برای تغییر این وضعیت با خود همراه کند.

نتیجه‌گیری

اصحاب نظریه انتقادی معتقدند مفاهیم و طبقه‌بندی‌های صورت گرفته از آن خنثی نیستند و به شکل دادن دیدگاه نسبت به مسئله تاثیر می‌گذارند. به عبارتی دیگر مانند نظریه‌پردازی به دنبال یکسان‌سازی و کلیت بخشیدن هستند. حال آنکه در کنش و عمل‌ورزی، نایکسانی‌ها فرصت ابراز خود را خواهند داشت. ابزار مفهوم به تنهایی نمی‌تواند بازنمایی واقعیت بیرونی باشد. آن هم مفهومی که توسط عقلانیت ابزاری مفهوم‌پردازی شده باشد. در این میان آدورنو با کمی تمرکز بیشتر بحث مفهوم‌سازی برای شناخت را دنبال کرده است و در نتیجه‌گیری ناشی از آن بررسی، فرمان دوری‌گزینی از مفهوم را صادر می‌کند. فرمانی که می‌توان آن را دستور کاری برای معرفت‌شناسی این مکتب در نظر گرفت. فرمانی که به تعبیر نگارندگان منجر به اتخاذ رهیافت فرامفهومی شده است. رهیافتی که بخش اصلی تلاشش معطوف است به آشکار کردن زوایای پنهان و تاریک تصمیم‌ها و

سیاست‌هایی که در قبال انسان‌هایی در وضعیتی خاص گرفته می‌شود. به عقیده آدورنو ظهور و بروز شکل جدید عقلانیت، هر شکل دیگری از شناخت و معرفت را که مطابق با مجموعه‌ای از پیش‌فرض‌های معین و محدودکننده علمی نباشد، از قلمرو مجاز و مشروع عقلانی کنار می‌گذارد. علاوه بر این کدام توافق معرفت‌شناختی در این مورد صورت گرفته است که مفاهیم صرفاً باید جنبه عقلانی داشته باشند. آدورنو با دیالکتیک منفی و ناهویت در صدد راهی برای حفظ ناهویت‌هایی است که به باور او در فلسفه مدرن و در دیالکتیک ایجابی آن که منطق بر منطق اینهمانی است، فقط به هویت‌یابی رسیده و حذف شده است. بیان این وجه ناامیدکننده از آن جهت ضرورت دارد تا با بازکردن و نشان دادن آن بتوان از رویه‌های منفی در مقابل مهاجران جلوگیری کرد. مفهوم‌سازی در معنای معرفت‌شناختی، مهر یکسانی بر همه چیز حک می‌کند. در مثال مورد مطالعه این پژوهش تلاش فرهنگ مسلط برای همگرایی مهاجرین و پناهجویان به واسطه برنامه‌های مشترک در کشورهای اتحادیه اروپایی، نوعی همگون‌سازی امر ناهمگون و تجربه زیسته انسان‌ها با فرهنگ‌های مختلف است که به بهای پایان دادن به تهدیدها و در جهت همسو کردن هویت‌های ناهمگون باید دنبال شود. همگون‌سازی به عنوان مشخصه عقلانیت ابزاری توسط این کشورها در قالب برنامه‌های آموزشی، فرهنگی، سیاسی و غیره به شدت پیگیری می‌شود. پدیده مهاجرت باید مورد شناخت قرار بگیرد اما این شناخت باید منصفانه باشد و نمی‌توان آن را در قالب مفهوم و گزاره‌هایی کلی و افسانه‌ای درآورد و همان را مبنای تصمیم‌گیری قرارداد. بر این اساس، دیالکتیک منفی به تصمیم‌گیرندگان و پژوهشگران اجازه می‌دهد مفهوم به ما اجازه می‌دهد شناخت را از ابهام افسانه‌ای خارج کرده و به فهمی انتقادی از آن برسد. تا زمانی که واقعیت تغییر نکند و برخورد با مسئله مهاجرت به عنوان یک واقعیت اجتماعی فهم نشود، نظریه هیچ چیز را تغییر نخواهد داد.

بنابراین در رهیافت آدورنوی می‌توان با در پیش گرفتن فهم فرامفهومی، فهم و شناختی با ویژگی‌هایی بخشی ارائه داد که مسئله را از سیطره محدودیت‌های

جریان اصلی معرفتی خارج کند. این مفهوم‌پردازی که با زبانی فرامفهومی و به واسطه امر هنری امکان‌پذیر است، اجازه به فهم درآوردن همه تجربه انسان مهاجر و پناهجو را برای ما فراهم می‌کند. هنر به دلیل ارتباط با عرصه عمومی، ضمن روشن کردن وضعیت تاریخی زیستی مهاجران و پناهجویان، نگاه‌ها را در مورد آنها تغییر می‌دهد و دنیای شناختی و هنجاری را دگرگون و به هم مرتبط می‌کند. از طرفی دوری گزیدن از دوگانگی سوژه^۵ و درک یک وضعیت مانند مهاجرت می‌تواند به قضاوت بهتری از آن وضعیت منجر شود؛ زیرا همگام نبودن با سوژه بی‌خانمان و بدون سکنی سوار بر قایق‌های مرگ به سوی مرزها و قلمرو اروپا است که از آن تعریفی غیرقانونی ارائه می‌دهد. از این رو باید مفاهیم را برای درک بهتر وضعیت پناهجویی در اروپای امروز به روز کرد. در صورتی که درک آن وضعیت به شکل یک وضعیت انسانی می‌تواند به تصمیم‌گیری منجر شود که به واسطه آن کمک‌های انسان‌دوستانه‌ای برای رسیدن به وضعیت مطلوب مهیا شود.





یادداشت‌ها

۱. این مقاله بخشی از رساله در حال انجام در گروه روابط بین‌الملل دانشگاه علامه طباطبایی است.

2. Attitude

توضیح این مسئله لازم است که ما میان رهیافت (Attitude) به عنوان امری شخصی و رویکرد (approach) به معنای داشتن رویکرد تاریخی، اقتصادی، انتقادی، جامعه‌شناختی و... تفاوت قائل می‌شویم. در این میان دو معرف فعلی در نظریه انتقادی روابط بین‌الملل، هر یک براساس یک رویکرد خاص شکل گرفته‌اند؛ در حالی که در این مقاله ما از رهیافت آدورنو به عنوان یک شخص صحبت می‌کنیم.

۳. باید تفکیک میان نظریه انتقادی به معنای عام که با حرف کوچک c نگارش می‌شود با نظریه انتقادی در معنای خاص آن که با حرف C بزرگ نوشته می‌شود تمایز قائل شد. در اینجا منظور نوع خاص آن نظریه است.

4. As Cox stated (1995, p: 39), "Polanyi has given us a framework for thinking about ... the global economy."

۵. تاثیرات مکتب فرانکفورت و شخص یورگن هابرماس بر روابط بین‌الملل در دهه ۸۰ میلادی آغاز و رشد کرد. از جمله اندیشمندانی که در روابط بین‌الملل تحت‌تاثیر نظریه پردازان نسل اول و دوم این مکتب بودند، می‌توان به اشلی، کرافورد، دیویتاکف هافمن، روچ، شپکات، نیوفیلد، مارتین وبر، هاجینگ و از همه مهمتر و مستقیم‌تر اندرو لینکلتر نام برد.

۶. مفهوم هویت‌اندیشی در مقابل ناهویت‌اندیشی به همسان‌اندیشی و ناهمسان‌اندیشی نیز ترجمه شده است. ما در این مقاله از ترجمه اول استفاده خواهیم کرد.

۷. کتابی که در ابتدا قرار بود فقط نقد پدیدارشناسی هوسرل باشد ولی در ادامه نقدی اساسی به معرفت‌شناسی شناخته شد و آن را به نوعی نظریه پایان معرفت‌شناسی خواندند.

۸. فلسفه ای که فیلسوفی مانند کانت با اولویت دادن صورت به محتوا از یک طرف و تعهد به این موضوع که این مفاهیم اند که تعیین می‌کنند چه چیزی شناخت به شمار می‌آید و چه چیزی شناخت به شمار نمی‌آید، مدافع آن به حساب می‌آید.

۹. موضوعی که در قالب دوگانه نظریه حل مشکل و نظریه انتقادی قابل توضیح و تحلیل است.

۱۰. ژولیا کریستوا فیلسوف فرانسوی بلغاری تبار نیز از رویکرد فرامفهومی (infraconceptual) سخن می‌گوید ولی به جای هنر در رویکرد فرامفهومی آدورنو، توجه به ادبیات را راه در پیش گرفتن این رویکرد می‌داند.

۱۱. همانطور که قبلاً توضیح داده شد، در این رهیافت نقد درونماندگار به دلیل آشکار کردن ماهیت آنچه ادعا شده با آنچه انجام شده می‌تواند تکیه‌گاه خوبی برای آغاز ارزیابی سیاست‌های اعلانی و اعمالی باشد.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

منابع

الف) فارسی

- آدورنو، تئودور. ۱۳۸۸. **زبان اصالت**، ترجمه سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- پرویزی، جمشید. ۱۳۹۴. **سیاست مهاجرت و پناهندگی اتحادیه اروپا و مسئله حقوق بشر**، تهران: مرکز آموزش و پژوهش بین‌الملل وزارت امور خارجه.
- سجویک، پیتر. ۱۳۸۸. **دکارت تا دریدا؛ مروری بر فلسفه اروپایی**، ترجمه محمدرضا آخوندزاده، تهران: نی.
- شرت، ایون. ۱۳۹۳. **فلسفه علوم اجتماعی قاره‌ای**، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی.
- شاهنده، نوشین. ۱۳۹۱. **مفهوم «میمسیس» در نظریه زیباشناختی آدورنو**، **کیمیای هنر**، سال اول، شماره ۳، تابستان.

ب) انگلیسی

- Adorno, W. Theodor. 2008. **Lectures on Negative Dialectics**. Edited by Rolf Tiedemann Translated by Rodney Livingstone. Polity Press. Cambridge. USA
- Adorno, W. Theodor. 2002. **Aesthetic Theory**, London: Continuum
- Adorno, W. Theodor. 1992. **Negative Dialectics**, translated by E.B. Ashton, New York: Continuum.
- Adorno, W. Theodor. 1984. **Against Epistemology, A Metacritique. Studies in Husserl and the Phenomenological Antinomies**. MIT Press. Cambridge.
- Acharya, Amitav. 2008. "The Limitations of Mainstream International Relations Theories for Understanding the Politics of Forced Migration". **Lecture at Centre for International Studies**, Oxford University, 27 October 2008.
- Anievas, Alexander. 2010. **On Habermas, Marx and the critical theory**



tradition Theoretical mastery or drift? International Relations Theory and Philosophy Interpretive dialogues Edited by Cerwyn Moore and Chris Farrands.

- Betts, Alexander and Gil Loescher Ed. 2011. **Refugees in International Relations**. Oxford University Press. New York.
- Betts, Alexander. 2009. **Forced Migration and Global Politics**. Wiley-Blackwell.
- Buck-Morss, Susan. 1997. **the Origin of Negative Dialectics Theodor W. Adorno, Walter Benjamin and the Frankfurt Institute** New York: The Free Press.
- Cohen, Benjamin J. 2008. **International Political Economy: An Intellectual History**. Us. Princeton.
- Cox, Robert. 1995. "Critical Political Economy." In International Political Economy: Understanding Global Disorder, Bjørn Hettne, 31-45. London: Zed Books.
- D'Appollonia, A. 2015. **Migrant mobilization and securitization in the US and Europe**. New York: Palgrave.
- Devetak, Richard, Anthony burke and Jim George. Ed. 2011. **an Introduction to International Relations**. Cambridge University Press.
- Fetzer, J. S. 2016. **Open Borders and International Migration Policy**. New York: Palgrave Macmillan.
- George, J. 1989. 'International Relations and the Search for Thinking Space: Another View of the Third Debate', **International Studies Quarterly**, 33 (3): 269-79.
- Hoffman, Mark. 1988. 'Conversations on Critical International Relations Theory', *Millennium: Journal of International Studies* 17, no. 1: 91-96.
- Hoffman, Mark. 1987. **Critical Theory and the Inter-paradigm Debate**. *Millennium - Journal of International Studies*. 16:231-250.
- Jones, R. J. Barry. 2001. **Routledge Encyclopedia of International Political Economy**, Vol. 1. London: Routledge.
- Leysens, Anthony. 2008. **The Critical Theory of Robert .W.Cox .Fugitive or Guru?** Palgrave Macmillan. New York.
- Linklater, Andrew. 1992. 'the Question of the Next Stage in International Relations Theory: A Critical-Theoretical Point of View', **Millennium: Journal of International Studies**, No. 21: 77-98.

- Linklater, Andrew. 1998. ***the Transformation of Political Community***, Oxford, UK: Polity Press.
- Loescher, Gil and Laila Monahan. 1989. **Refugees and International Relations**. Oxford University Press.
- Meyers, Eytan. 2000. **Theories of International Immigration Policy-A Comparative Analysis** Reviewed work(s): Source: International Migration Review, Vol. 34, No. 4 .winter, pp. 1245-1282.
- Mitchell Christopher. 1989. **International Migration, International Relations and Foreign Policy**, International Migration Review, Vol. 23, No. 3, Special Silver Anniversary Issue: International Migration an Assessment for the 90's .Autumn, pp. 681-708.
- O'Neill, Maggie. 2008. **Transnational Refugees: The Transformative Role of Art?** Qualitative Social Research, Vol 9, No 2 Art. 59 – May.
- Peoples, Columba. 2008. **Theodor Adorno**, in: Critical Theorists and International Relations Edited by Jenny Edkins and Nick Vaughan-Williams. New York: Routledge.
- Rengger, Nicholas. 2001. **'Negative Dialectic? The Two Modes of Critical Theory in World Politics'**, in Richard Wyn Jones (ed.) Critical Theory and World Politics, Boulder, CO: Lynne Rienner.
- Roach, Steven C. 2008. **Critical theory and international relations A READER**. Routledge. 2008.
- Shain, Yossi and Aharon Barth. 2003. **Diasporas and International Relations Theory**: International Organization, Vol. 57, No. 3 summer, pp. 449-479.
- Van Mol, C, & de Valk, H. 2016. **Migration and Immigrants in Europe**: In B. Garcés-Mascareñas, & R. Penninx, *Integration Processes*. New york: Springer.
- Wyn Jones, Richard. 1999. **Security, Strategy and Critical Theory**, Boulder, Co: Lynne Rienner.